

بررسی تطبیقی نظریه حقوق طبیعی از منظر جان لاک و آموزه‌های دینی

دکتر نجیب الله حکیمی*

چکیده

بحث از حقوق طبیعی از بیست و پنج قرن پیش به شکل‌های مختلف در میان متفکران جریان داشته است. سنت حقوق طبیعی در فرهنگ‌های مختلف مطرح بوده و تحولاتی را به خود دیده است. اعتقاد به این سنت نه تنها در سنت‌های دینی و فضای الهیاتی و کلامی، بلکه در چارچوب عقل‌مدار سکولار نیز مطرح بوده است. هواداران حقوق طبیعی در تمامی دوره‌ها دغدغه دفاع از حقوق انسان‌ها را داشته و سه ویژگی جهانی بودن، ضرورت و ثبات را جزء مشخصه حقوق طبیعی دانسته‌اند. در این مقاله تلاش شده است نظریه حقوق طبیعی در اندیشه جان لاک پس از بیان مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی، روش‌شناختی، ارزش‌شناختی و معرفت‌شناختی او تبیین و بررسی شود سپس شرح کوتاهی از مبانی قرآنی که قابلیت جای‌گزینی با مبانی فکری و فلسفی جان لاک دارند را ارائه نموده و در آخر با استفاده از این مبانی مشخص نماید چه تغییرات و تفاوت‌های به دست می‌آید. آیا نظریه معهود با نظریه برگرفته از آموزه‌های دینی یکسان است یا متفاوت؟ برآیند تحقیق نشان می‌دهد که پس از بررسی دو دیدگاه در مورد حقوق طبیعی بر اساس مبانی آنان، فاصله قابل توجهی بین دیدگاه جان لاک و آموزه‌های دینی وجود دارد. چه آن‌که در مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی در آموزه‌های دینی علاوه بر این که جنبه‌های این جهانی حیات انسانی و بهره‌مندی از مواهب طبیعی مورد توجه است، هدف و جهت‌گیری آن به سمت امور غیر مادی و جهان دیگر نیز مورد تأکید است که بیان و تشریح چنین تبیینی، در توان دیدگاه جان لاک که مبتنی بر حس و تجربه است نخواهد بود؛ اما در نگاه دینی ضمن تأکید بر رابطه تنگاتنگ حیات اجتماعی بشر با خالق هستی و محوریت انسانی که به عنوان اشرف مخلوقات است، بر هدف‌داری حیات او و تعیین خطوط اصلی آن توسط وحی، تأکید شده و بر مسیر زندگی او به سوی خدای متعال که به او حیات فردی و اجتماعی عطا کرده و خواهان سیر واقعی او با معرفتی همه جانبه به سوی اوست، تأکید شده است.

کلیدواژه‌ها: دین، آموزه‌های دینی، حقوق، حقوق طبیعی، جان لاک، مبانی، الهی، طبیعی.

(۱) بیوگرافی علمی جان لاک

جان لاک John Locke متولد ۱۶۳۲ و متوفی ۱۷۰۴ میلادی از فیلسوفان سده ۱۷ میلادی انگلستان بود که به طور گسترده به عنوان پدر لیبرالیسم کلاسیک شناخته می‌شود.

در سال ۱۶۴۷ میلادی، لاک به مدرسه معتبر وست مینستر در لندن فرستاده شد و تحت نظر الکساندر پوفام، نماینده مجلس و فرمانده سابق پدرش تعلیم دید. وی پس از اتمام تحصیلاتش در آنجا، از دانشکده کریست چرچ دانشگاه آکسفورد پذیرش گرفت.

لاک در سال ۱۶۵۶ میلادی مدرک کارشناسی و در سال ۱۶۵۸ میلادی مدرک کارشناسی ارشد خود را دریافت کرد. او سپس در سال ۱۶۷۴ میلادی مدرک کارشناسی پزشکی گرفت. او در این دوران با دانش پزشکی به طور گسترده‌ای در دانشگاه آکسفورد آشنا شد و با دانشمندان و متفکران برجسته‌ای مانند رابرت بویل، توماس ویلیس، رابرت هوک و ریچارد لوور همکاری کرد. دانش پزشکی لاک زمانی به طور جدی مورد آزمون قرار گرفت که عفونت کبد شفتزبری به مرحله خطرناکی رسید. لاک هماهنگ با نظر چند پزشک دیگر شفتزبری را متقاعد کرد که تحت عمل جراحی برای برداشتن کیست قرار بگیرد (که خود عمل نیز خطر جانی داشت). شفتزبری از این عمل جان سالم به در برد و پس از آن زندگی خود را مدیون لاک می‌دانست.

لاک در ۲۸ اکتبر سال ۱۷۰۴ چشم از جهان فروبست و پیکرش را در حیاط کلیسای روستای هارلو، در شرق هارلو (جایی که پس از سال ۱۶۹۱ میلادی در منزل سر فرانسیس ماشام زندگی کرده بود)، به خاک سپردند. لاک هیچ‌گاه ازدواج نکرد و از او فرزندی به جای نماند.

تأثیرگذاری

لاک تأثیر ژرفی بر فلسفه سیاسی و به ویژه بر لیبرالیسم نوین گذاشت. مایکل زوکرْت عنوان می‌کند که لاک با معتدل کردن فلسفه حکومت مطلقه هابز و به ویژه مطرح کردن جدایی دین از سیاست لیبرالیسم را پایه ریزی کرد. لاک تأثیر زیادی بر ولتر گذاشت به طوری که ولتر از او با عنوان «لاک دانا» نام می‌برد.

بحث‌های او در زمینه آزادی و قرارداد اجتماعی بعدها بر نوشتارهای الکساندر همیلتون، جیمز مدیسون، توماس جفرسون و سایر بنیان‌گذاران ایالات متحده آمریکا تأثیر گذاشت. در حقیقت، یک بخش از رساله دوم به صورت کلمه به کلمه در اعلامیه استقلال ایالات متحده آمده است. تأثیرگذاری لاک به حدی بوده است که توماس جفرسون نوشته است: «بیکن، لاک و نیوتن بدون استثنا بزرگترین انسان‌هایی بوده‌اند که در طول تاریخ زیسته‌اند. آن‌ها پایه‌های ساختار عظیمی را ایجاد کرده‌اند که دانش فیزیکی و اخلاقی بشر در آن رشد می‌کند امروزه بیشتر لیبرترین‌های معاصر لاک را تأثیرگذار می‌دانند. حتی می‌توان تأثیرگذاری لاک را در زمینه شناخت شناسی عمیق‌تر دانست. لاک مفهوم "خود"، یا "خویشتن" را دوباره تعریف نمود. مورخان فلسفه مانند چارلز تیلور و جرالْد سیگل عنوان می‌کنند که نوشتاری درباره درک انسان اثر جان لاک نقطه آغاز مفهوم نوین "خویشتن" در غرب است

۲) مفهوم حقوق طبیعی:

حقوق طبیعی به حقوقی گفته می‌شود که اشخاص بر پایه طبیعت خود دارا هستند. بدون آن که مشروط به توافق دیگران، وجود نهادهای سیاسی و قضائی و یا قوانین و سنت‌ها باشد (قربان‌نیا، ناصر، ۱۳۸۳، ۲۳).

بنابراین حقوق طبیعی به هر انسان در هر زمان و هر مکانی تعلق می‌گیرد. این حقوق اساس همه حقوق‌ها و آیین‌ها شمرده می‌شود و در قلمرو دین حقوق تشریعی و در حوزه دانش حقوق موضوعه بیان آن را به عهده دارد. این حقوق ثابت با اثرپذیری از آموزه‌های پیامبران و در شعاع آن‌ها در میان همه ملت‌ها فرهنگ‌ها و نژادها و در همه برهه‌های تاریخ مورد توجه قرار گرفته است. ولی دین شناسان پیشین کم‌تر به پیوند دین و نیازهای طبیعی انسان توجه کرده‌اند و این امر آسیب‌ها و رخنه‌های بسیاری را پدید آورده است. (وکیو، ژرژدل، ۱، ۱۳۳۶، ۲۹۳). حقوق فطری و در تعبیرهای دیگر آن حقوق طبیعی، حقوق تکوینی و حقوق عقلانی از حقوق ذاتی پدیده‌ها و ناگزیرها و بایستگی‌های حیات انسان و جامعه انسانی است. آدمی از راه درنگ‌ها و دقت‌های خردورزانه خود در این امور ذاتی و لوازم آن‌ها از کهن‌ترین زمان‌ها به دریافت مبانی این حقوق اهتمام ورزیده و آن را محور بسیاری از پیوندهای فردی و اجتماعی خود قرار داده است و در دوران‌های پیشین پیام آوران بزرگ آیین حنیف با بازگشت دادن انسان به وجدان فطرت و صبغه الهی و دعوت به حق‌گرایی به عنوان روح این آیین در راه بیان و روشن‌گری آن رنج‌ها برده‌اند. براساس این حقوق همه پدیده‌های طبیعی پایانی طبیعی دارند و از تقدیر طبیعی برخوردارند که خوب و بد اعمال را برای آن باز نماید.

۳) حقوق طبیعی از منظر جان لاک

ایده نوین حقوق طبیعی در قرن ۱۷ با اوج‌گیری انگاره‌های فردگرایانه بر پایه نظریات قدیمی حقوق فطری پدیدار شد. نظریه سنتی حقوق فطری بر این مبنا استوار بود که انسان‌ها به عنوان آفریدگان طبیعت و خداوند می‌بایست بر مبنای فرمان‌ها و قوانین طبیعت و خدا، زندگی خود را اداره و اجتماع خود را سازمان دهند.

۳-۱) تبیین نظریه

جان لاک حقوق را طبیعی غیر قابل ستاندن تعریف کرد. حقوق طبیعی حقوقی است که برحسب «قانون طبیعی» به افراد داده شده و ناگزیر نامشروط و تغییرناپذیر است و به کسی دیگر نمی‌توان واگذار کرد و برای همه افراد بشر یکسان است؛ به عبارت دیگر حقوقی است که انسان در «حالت طبیعی» پیش از برقراری

جامعه مدنی، از آن برخوردار بوده و یا حقوقی که انسان، در غیاب دولت، به طور طبیعی از آن برخوردار است. اساسی ترین حقوق طبیعی بشر که بیش از همه بر روی آنها توافق هست، عبارتند از: حق زندگی، آزادی و برابری.

جان لاک همانند هابز از وضعیتی طبیعی که انسان‌ها قبل از تشکیل جامعه مدنی در آن زیست می‌کرده‌اند سخن می‌گوید. در وضعیت طبیعی انسان‌ها آزاد بوده‌اند. تصویر لاک از طبیعت انسان تصویری خوش‌بینانه است؛ او سرشت انسان را پاک و متمایل به نیکی و عدل دانسته و حالت جنگ مورد اعتقاد هابز را مخالف با واقع می‌داند. لاک قرارداد اجتماعی را حداقلی می‌بیند، به گونه‌ای که مردمان در قرارداد اجتماعی حداقل لازم از آزادی خود را برای تشکیل جامعه مدنی به حاکمان می‌سپارند. به عبارت دیگر، حداکثر آزادی برای مردمان و اختیارات محدود برای حاکمان. (جان لاک، ۱۳۸۷، شماره ۱۵) لاک با تأکید بر اصل عدم ولایت معتقد است حاکمان و شهروندان باید این اصل را پاس بدارند.

او معتقد است زندگی، آزادی و مالکیت، حقوق طبیعی انسانند. قرارداد اجتماعی توافقی است بین اعضای یک کشور تا درون نظام حقوقی مشترکی زندگی کنند. دولت برای حفاظت از این حقوق و قانونگذاری تأسیس می‌شود و اگر به درستی از این حقوق حفاظت نکند می‌تواند سرنگون شود.

بنابراین، آنچه بر وضع طبیعی حکم می‌راند، همان قانون طبیعت است؛ قانونی که انسان را ملزم می‌کند تا با مراجعه به عقل و طبیعت به حقوق دیگران احترام بگذارد. براساس این نظریه حقوق طبیعی ریشه مذهبی الهی خود را از دست می‌دهد و قوانین به طبیعت و عقل منتسب می‌شود.

در پرتو خردمندی در سده‌های ۱۷ و ۱۸ م. حقوق طبیعی ریشه مذهبی و الهی خود را از دست داد. گسستن هرگونه پیوندی با ماوراءالطبیعه و استقرار بر پایه عقل بشری آغاز شد. از جمله پیشگامان این نهضت، گروسیوس هلندی و جان لاک انگلیسی هستند. به اعتقاد گروسیوس، حقوق طبیعی قواعدی است که عقل آنها را موافق طبیعت اجتماعی انسان می‌داند. این قواعد حتی اگر خدایی هم نبود، یا در کار انسان دخالت نمی‌کرد، باز وجود داشت، انسان موجودی است عاقل و اجتماعی و آنچه در پرتو عقل، برای تنظیم روابط اجتماعی او به دست می‌آید، با طبیعت انسان موافق است.

جان لاک ضمن مطرح کردن «قرارداد اجتماعی»، اعلام داشت که قوانین طبیعی عبارتند از: احترام به مالکیت، حیات و آزادی انسان. اندیشه او که به وسیله روسو و دیگران تکمیل شد، در نهایت، مکتب «حقوق فردی» را بنیان نهاد. در این دوره، منبع حقوق طبیعی انسان است، نه خداوند. نه تنها عقل بشر در همه حال به قواعد طبیعی حکم می‌کند، بلکه این حقوق لازمه شخصیت انسان و همیشه با اویند. (کاتوزیان، ۱۳۷۸، ۵۸ - ۶۰)؛ و تنها چیزی که اصالت دارد، انسان و خواسته‌های او هستند و هر فرد در رفتار خود کاملاً آزاد است (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ۳۵۴).

بر مبنای طبیعت هیچ کس نمی تواند به دیگری اختیار و سلطه خود سرانه به خود را بدهد، در قرارداد اجتماعی به حکومت نیز چنین حقی انتقال نمی یابد. پس نباید چنین پنداشت که دولت سیاسی قدرتی خودکامه می یابد و اختیار پیدا می کند که به میل خویش گام بردارد و آزادی ها را از بین ببرد. تصویب قانونی که شخص را از مالکیت خویش (زندگی و سلامت و آزادی و متصرفات) خود سرانه محروم سازد خارج از صلاحیت قوه قانون گذاری است.

به نظر لاک هیچ کس قدرت مطلق بر دیگری ندارد. آدمیان در وضعیت طبیعی state of nature نیز قدرت محدودی داشته، مکلف به رعایت احترام به جان، مال و آزادی دیگران و عدم اضرار به یکدیگر بوده اند. حکومت نیز اکنون چنین تکلیفی دارد و قدرتی بالاتر از افراد در وضعیت طبیعی نخواهد داشت. از آن جا که توان و صلاحیت افراد محدود به حقوق طبیعی است، در قرارداد اجتماعی نیز نمی توانند به دولت، قدرت مطلق اعطا کنند و آنچه را خود از آن بهره ندارند به دیگری ببخشند؛ (جان لاک، ۱۳۸۷، شماره ۱۵ و ۱۷؛ جان لاک، ۱۳۸۱، ۴، فصل ۳، فقره ۱۹).

چنان که افراد در وضعیت طبیعی حق نداشتند بی جهت متعرض جان، مال و آزادی افراد شوند و تنها حق داشتند در مقام دفاع از جان، مال و آزادی خود در برابر دیگران اقدام کنند و ناقضان قواعد را کیفر دهند، حکومت نیز بر اساس قرارداد اجتماعی در همین محدوده، نماینده مردم خواهد بود.

به باور لاک، در وضعیت طبیعی هر کس این حق را دارد که حقوق طبیعت را اجرا کند. برای مثال، مجرم و متجاوز را کیفر شایسته دهد و جبران خسارت ناشی از اعمال وی را مطالبه کند و به این ترتیب او را از تجاوز و ارتکاب جرم بعدی باز دارد. این حق طبیعی در عین ضرورت، با این اصل مهم حقوقی تعارض دارد که هیچ کس نباید دادرس دعاوی میان خود و دیگران باشد. ضمن این که در این حالت بهره مند شدن از حقوق طبیعی و حمایت از حق مالکیت به اندازه کافی تضمین نمی شود و پیوسته متزلزل بوده و در معرض خطر قرار دارد؛ زیرا نه حقوق شناخته شده ای در آن استقرار یافته و نه قاضی بی طرفی وجود دارد که حقوق را اجرا کند. پس بر پاداشتن دولت سیاسی ضروری است تا در پرتو سازمان های آن امکان دسترسی به دادگاه بی طرف و منصف فراهم آید. دولتی که بر پایه قرارداد اجتماعی شکل می گیرد مکلف است براساس قوانین مستقر طبیعی حکومت کند و در حوزه اقتصاد، حداقل های معیشتی را به عنوان حق شهروندان برای آنان تأمین نماید و در مواقع لزوم از حق مداخله حمایت گرایانه سود جوید. (جان لاک، ۱۳۸۷، شماره ۱۵، ۳۸).

۲-۳ ویژگی های حقوق طبیعی از منظر جان لاک

در اندیشه جان لاک حقوق طبیعی در قالب «قرارداد اجتماعی» دارای این ویژگی هاست:

الف) خدایی وجود دارد که نظم طبیعی جهان به فرمان او استقرار می یابد.

ب) قواعد حاکم بر رفتار انسان از راه عقل می توانند به روشنی کشف شوند.

ج) منبع حقوق طبیعی در این دوره انسان است، نه خداوند.

د) هدف حقوق طبیعی حمایت از حقوق فردی است، در صورتی که پیش از این، پیروان دین مسیح هدف حقوق طبیعی را اجرای اراده پروردگار و تأمین اطاعت از او می‌دانستند. در واقع، بازگشت همه چیز به خداوند سبب اعتقاد به وحدت یا سازگاری فطرت آدمیان با اراده خالق می‌شد و داوری‌های عقل نیز به مشیت او بازمی‌گشت.

ه) انسان می‌تواند قواعد زندگی و رفتار خود را که خداوند معین کرده است، به نیروی عقل و اندیشه دریابد. بدین سان، او انسان را کارگزار و وسیله تحقق مشیت الهی می‌داند، اما راه دست یابی به این قواعد در نظر او، عقل و تدبّر و اندیشه است. به همین دلیل، بعضی نظر او را با عنوان «قانون، عقل است» بیان کرده‌اند. (کاتوزیان، همان، ۶۲؛ لئواشترائوس، ۱۳۷۵، ۲۲۰).

۳-۳) بررسی نظریه جان لاک

جان لاک با این که قواعد حاکم بر رفتار انسان را تابع فرمان و اراده الهی می‌داند، راه دست‌یابی به این قواعد طبیعی و الهی را چنان برگزیده است که انسان خود در زندگی خویش نقش اساسی داشته باشد. به بیان دیگر، او برخلاف سن توماس داکن، به جهان خاکی بیش‌تر توجه دارد تا به بهشت موعود. در این زمینه، او تلاش می‌کند عقل را جانشین کلیسا کند، البته مانند سایر فیلسوفان انگلیسی معرفت عقلی را نتیجه حس و تجربه می‌داند.

لاک در آثار مکتوب خود، همواره از «حقوق طبیعی» نام می‌برد و منشأ آن را فرمان‌های خداوند می‌داند. در نگاه ظاهری، قانون طبیعت در اندیشه جان لاک عبارت است از «اراده خداوندی» یا «قانون الهی» که همان صدای خدا در وجود بشر است. این قانون ازلی و برتر است. وظیفه عقل صرفاً کشف و تفسیر «اراده الهی» است؛ اما با تأمل و دقت بیش‌تر، خواهیم دید که مراد وی از «قانون طبیعت» قانون عقل است و در موارد متعددی، بر این امر تأکید می‌ورزد؛ از جمله: قانون طبیعت چیزی جز ماحصل فرمان‌های عقل در باب دفاع طبیعی یا صلح و امنیت بشر نیست؛ و قانون آغازین، فرمان عقل در سرآغاز کار بود. در نهایت، طی یک حرکت تدریجی، او ادعا می‌کند که عقل حکم می‌کند که جامعه مدنی چگونه باید بنا شود و حقوق و حدّ و مرزهایش تا کجاست. (لئواشترائوس، ۱۳۷۵، ص ۲۵۸، ص ۲۲۳، ص ۲۲۱، ص ۲۴۳ - ۲۴۶، ص ۲۲۵، ص ۲۴۳).

اینجاست که در اندیشه لاک، دیگر سخن از اراده خداوندی و قانون الهی نیست، بلکه او اعتقاد و ایمان را نیز تابع فرمان عقل می‌داند و عقل به عنوان داور نهایی، در همه امور مطرح می‌گردد.

باز یک گام به جلو، می‌گوید: «هرچیزی که مخالف و ناسازگار با دستورهای آشکار و بدیهی عقل باشد، نباید ماده اصلی ایمان به شمار آید؛ که عقل را در آن راهی نیست. یکی از نشانه‌های مطمئن عشق به

حقیقت این است که حکمی را با اطمینان بیش‌تر از آنچه برهان‌ها مجاز می‌شمارند، نباید پذیرفت. عقل باید آخرین داور و راهنمای ما در همه چیز باشد.» (ویل دورانت، ۱۳۷۱، ۳، ۶۷۶).

۴) پیش فرض‌های جان‌لاک

از آنجا که ارائه هر نظریه‌ای دارای پیش‌فرض‌ها و مبانی ایدئولوژیک، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، انسان‌شناختی و هستی‌شناختی است در بحث تحلیل نظر جان‌لاک در باب همبستگی اجتماعی و نسبت آن با دین، می‌توان برخی از مبانی و پیش‌فرض‌های جان‌لاک را که در موضع‌گیری او در موضوع بحث بیشتر مؤثراند، مورد شناسایی قرار داد.

۴-۱) مبانی روش‌شناختی

روش جان لاک مبتنی بر تجربه‌گرایی است اصل اولی برای لاک حس و تجربه است و دو منبع برای کلیه تصورات انسان بر می‌شمرد: یکی احساس که ناظر به جهان خارج است و از طریق حواس ظاهری به ذهن منتقل می‌شود و تصوراتی مانند سرما، گرما، نرمی، سختی، رنگ‌ها و به طور کلی، کیفیات محسوسه جزئی را در بر می‌گیرد. دوم، تأمل؛ که یک نوع حس درونی است و ناظر به جهان درون ماست و از طریق التفات ذهن به احوال و افعال نفس و تصورات موجود در قوه فاعله حاصل می‌شود و تصوراتی مثل ادراک، تفکر، تردید، باور، آگاهی و اراده را در بر می‌گیرد. (جان لاک، ۱۳۸۱، ۹۵-۶۵).

لاک سعی کرد دو موضوع را روشن کند:

۱. انسان اندیشه‌های خود را از کجا می‌آورد؟

۲. انسان تا چیزی را حس نکند نمی‌فهمد و در نتیجه اندیشه تولید نخواهد شد.

او می‌گوید: شناختی که ما از جهان داریم و تمامی مسائلی که از جهان می‌فهمیم، نظام‌های فلسفی که در هر جا و در هر زمان می‌سازیم ریشه در تجربه ما دارد. ما ذاتاً اطلاعاتی نداریم. مثلاً بشر علت و معلول را از طبیعت استنتاج می‌کند یا مسائلی دیگر را هم به همین طور. پس اول تجربه باید به عنوان ریشه تمام شناخت علمی و فلسفی در نظر گرفته شود. او در رساله‌ای در باب فهم بشر می‌گوید: ذهن انسان از طریق حواس پنجگانه آرای ساده و پیچیده را دریافت می‌کند تا در ذهن خود دانش تولید کند. او گفته ارسطو را تأیید می‌کرد که هر آنچه در ذهن است ابتدا در حواس بوده. بنابر این به کار بردن واژه‌هایی چون خدا، جوهر، ابدیت در واقع، سو استفاده از عقل است زیرا این‌ها را در تجربه در نیافته‌ایم. اگر این طور باشد می‌شود نظام‌های خوش ساخته فلسفی ساخت که در ظاهر هوشمندانه‌اند ولی در واقع خیال پردازی و توهم‌اند. (جان لاک، ۱۳۸۱، ۶۳-۶۸).

۴-۲) مبانی انسان‌شناختی

جان لاک معتقد است که انسان‌ها بنا به سرشت خود آزاد و برابر هستند، او سرشت انسان را پاک و متمایل به نیکی و عدل دانسته است. او انسان را کارگزار مشیت الهی می‌داند، اما کدام انسان؟ انسانی که مالک خویشتن بوده و منشأ همه ارزش‌هاست؛ زیرا به عقیده او، «خاستگاه همه ارزش‌ها بشر است، نه طبیعت؛ کار بشری است نه دهش طبیعت. در این اندیشه، انسانی که دارای «من» اندیشنده است، به مرکز و سرآغاز جهان اخلاقی تبدیل می‌شود؛ چرا که قانون اخلاقی یا خاستگاه اخلاق دیگر در وجود بشر است، نه در غایت و مقصودی (بیرون از او) که بشر به دنبال آن برود.

از این منظر، علایم نجات بشری دیگر در حق شناسی از سر تسلیم و رضا در اطاعت یا تقلید کورکورانه نیستند، بلکه در اعتماد به نفس بشری و در خلایق سرشار از امید اویند. بشر دیگر عملاً از قید طبیعت - که او بارها از آن به قانون الهی تعبیر می‌کرد - رها شده است. (لثواشتر اوس، ۱۳۷۵، ۲۶۰ - ۲۶۱). انسان‌های طبیعی مورد نظر لاک اگرچه اجتماعی‌اند، اما هیچ اقتداری را به رسمیت نمی‌شناسند. انسان‌هایی که بر مبنای خرد با هم زندگی کنند و مافوقی مشترک بر روی زمین ندارند که میان آنان قضاوت کند، همان نمونه کامل وضعیت طبیعی هستند.

پس انسان به نیروی عقل و اندیشه می‌تواند قواعد زندگی و رفتار خود را دریابد.

قواعد حاکم بر رفتار انسان از راه عقل می‌تواند به روشنی شناخته شود.

این‌که انسان‌ها همه «برابر و مستقل‌اند» و «هیچ‌کس نباید به زندگی، سلامت، آزادی و یا دارایی دیگری زیان رساند»، نزد عقل بدیهی است. از آنجا که انسان‌ها، بنا به طبیعت خویش، «آزاد، برابر و مستقل‌اند»، نتیجه گرفته می‌شود که «هیچ‌کس را نمی‌توان بدون رضایت او از این حالت خارج کرد و تابع قدرت سیاسی دیگری قرار داد.» به نظر لاک، «هدف بزرگ و اصلی» همراهی مردم برای تشکیل حکومت و زیست اجتماعی «حفظ دارایی‌های آنهاست». (جان لاک، رساله‌ای درباره حکومت، همان، ص ۷۲-۷۵).

معنای «کارگزاری انسان» در اندیشه جان لاک

باتوجه به تلقی و دریافت جان‌لاک از انسان، می‌توان ادعا کرد که عقیده «انسان کارگزار مشیت خداوند» شعاری بیش نیست؛ چرا که «انسان کارگزار» در اندیشه او و دیگر خردمداران افراطی، انسانی است عاقل و آزاد که از قید طبیعت (قانون الهی) رها شده است. تنها چیزی که اصالت دارد انسان و خواسته‌های اوست و حقوق طبیعی نیز قواعدی است که از حقوق افراد دفاع کند و حداکثر آزادی را تأمین نماید. انسانی که قادر است به مدد فروغ طبیعی (عقل) قانون وضع نموده و از طریق ایجاد قرارداد اجتماعی، زندگی اجتماعی خود را سروسامان بدهد؛ یعنی «برای شناخت قانون، به وحی و الهام تشریعی نیازی نیست. او مالک خویشتن است؛ زیرا عقل می‌گوید: «کسی که خدایگان خویش و زندگی خویش است، حق هم دارد ببیند چه وسایلی

را برای نگاه‌داری این زندگانی باید به کار گرفت و تنها عقل بشری است که به وی می‌آموزد که چه چیزی برای هستی او ضروری و سودمند است. (لئواشتر اوس، ۱۳۷۵، ۲۲۰ و ۲۴۲).

بی تردید، چنین انسانی کارگزار اراده و خواست خود است، نه کارزار مشیت الهی؛ چون او دیگر با خدا کاری ندارد و در پرتو فروغ عقل، به درجه‌ای از خودکفایی رسیده که بی نیاز از وحی و الهام است. در تأمین زندگانی‌اش حق دارد از وسایلی بهره‌مند شود، آیا وظیفه‌ای هم دارد که در راستای تأمین سعادت خویش انجام دهد یا نه؟ خردگرایان چیزی نمی‌گویند.

با توجه به مطالب مذکور، در یک جمع بندی کلی می‌توان گفت: تعالیم و آموزه‌های جان لاک نه تنها نسبت به احکام برگرفته از تورات، بلکه در ارتباط با کل فلسفه سنتی حالت اعتراضی و جنبه انقلابی دارند. دقیقاً به همین دلیل، او از پیش‌گامان عصر روشن‌گری و نظریه‌پرداز حقوق طبیعی نوین در دنیای غرب مطرح می‌شود. اندیشه جان لاک مبنی بر این که انسان قادر است به مدد نیروی عقل و اندیشه قوانین زندگی و حاکم بر رفتار خود را کشف کند و آنچه اصالت دارد انسان و خواسته‌های اوست و منبع حقوق طبیعی انسان است نه خداوند (لئواشتر اوس، پیشین، ص ۲۶۱) اندیشه‌ی اومانستی است؛ زیرا جوهره و روح اومانیسزم (humanis) که عنصر مشترک نحله‌های اومانستی را تشکیل می‌دهد، محور و معیار قرار گرفتن انسان برای همه چیز است. (احمدی، ۱۳۷۷، ۸۳ - ۹۱؛ تونی، ۱۳۷۸، ۲۸).

۴-۳) مبانی هستی‌شناختی

لاک و پیروانش، در بُعد هستی‌شناختی، معتقد بودند که چیزی وجود ندارد که با سرپنجه قدرت عقلانی بشر قابل کشف نباشد. اگر گفتار لاک را که نمونه‌ای از کردارهای اوست، مفسر اندیشه‌اش بدانیم، خواهیم دید که برخلاف ظاهر نظریه او که منشأ حقوق طبیعت را فرمان‌های خداوند می‌داند و انسان را نیز کارگزار اراده الهی، لاک در یک حرکت تدریجی ماهرانه، هدف دیگری را تعقیب می‌کند و آن عبارت از گزینش «عقل» به جای «قانون الهی و طبیعی» است؛ چه این که از نظر او، به عنوان چهره ممتاز عصر خردمداری و با نفوذترین نظریه‌پرداز حقوق طبیعی نوین، منبع حقوق طبیعی انسان است، نه خداوند. (کاتوزیان، ۱، ۱۳۸۱، ۵۹).

مهم‌ترین نکته‌ها و آثار این اندیشه، افراط در خودکفایی عقلی و آزادی نامحدود بشر هستند، در حالی که عقل با تمام توانایی و اعتباری که دارد، از درک همه عوامل سعادت انسان عاجز است. (رجبی، ۱۳۷۹،

۴-۴) مبانی ارزش‌شناختی

لاک و پیروانش در بعد ارزش‌شناختی، به این باور می‌رسند که ارزش‌های اخلاقی و حقوقی را باید با استمداد از عقل بشری تعیین کرد. این همان اندیشه اومانستی است که جوهر خود را در دریافت تازه از شأن و منزلت انسان به عنوان موجود خردگرا به جای خداگرا می‌پندارد. (تونی، ۱۳۷۸، ۱۶۶). از مهم‌ترین برایندهای اندیشه و تفکر جان لاک - به طور خاص - آزادی عنان گسیخته است. به گفته لاک، «بشر دیگر از اجبارهای طبیعت (قوانین طبیعی) عملاً رها شده است و در نتیجه، فرد بشری که هرگونه قید و بند از برابر میل به تملک وی برداشته شده است، از پیوندهای اجتماعی مقدم بر خواست فردی‌اش یا از هرگونه قراردادی، آزاد است. (لئو اشتراوس، ۱۳۷۵، ۲۶۱).

به اعتقاد خردگرایان افراطی، انسان باید خود آزادی را در جامعه تجربه کند و از صلاحیت کامل برای ساختن جهانی نو و ایجاد تغییر و بهبود نسبت به آنچه هست، برخوردار می‌باشد. از این‌رو، جانب‌داری از ارزش‌های انسانی نظام‌های بسته فلسفی، اصول و عقاید دینی و استدلال‌های انتزاعی در این حوزه ناروا هستند. (رجبی، ۱۳۷۹، ۴۷).

این گونه آزادی مطلق - چنان که در عمل تجربه شده - نه تنها زمینه ساز شکوفایی بشر و تأمین‌کننده حقوق و نیازهای حقیقی او نشد، بلکه ابزاری برای ستم و سلطه ناروا بر انسان گردید و سر از فاشیسم و نازیسم درآورد. اندکی تأمل در خود دوستی انسان که از امیال اصیل و ذاتی اوست، ما را به این نتیجه می‌رساند که اگر آزادی انسان در پرتو تعالیم دینی و ارزش‌های اخلاقی و حقوقی مهار نشود، عقل و خرد وی تحت سیطره میل به خود دوستی و شعب آن به ویژه عواطف، غضب و شهوت - قرار می‌گیرد؛ نه تنها به هر خیانتی دست می‌زند که برای آن توجیه علمی و عقلی نیز می‌سازد.

ولی در آموزه‌های قرآنی و روایات معصومین (ع) بر این نکته تأکید شده است که انسان جدای از وحی، زمینه سقوط خود و جامعه را فراهم می‌کند (همان).

۴-۵) مبانی جامعه‌شناختی

نظریه جامعه‌شناختی لاک در مورد منشأ تشکیل حکومت قرارداد اجتماعی است. وی می‌گوید که انسان آگاهانه به جامعه سیاسی و مدنی پا گذاشته است و توافق و رضایتی بوده است میان مردم. لاک برای افراد و اتباع جامعه، حقوقی از جمله آزادی، مساوات و حق طغیان قائل است و معتقد است که مردم خالق قانون‌اند و هدف قانون حفظ گروه اجتماعی است لذا باید محدود به منافع جامعه باشد و از آن تجاوز نکند.

لاک عقیده داشت که طبیعت انسان با تعقل و بردباری مشخص می‌شود. در وضع طبیعی، همه مردم برابر و مستقل هستند و هر کسی این حق طبیعی را دارد که از «زندگی، سلامتی، آزادی و دارایی‌هایش» دفاع کند.

لاک معتقد بود که صرف داشتن حق دفاع در وضع طبیعی کافی نیست، بنابراین مردم جامعه مدنی را تشکیل می‌دهند تا مناقشات بین آنها را از راه‌های مدنی توسط حکومت حل و فصل کند. لاک همچنین از اصل تفکیک قوا در حکومت طرفداری می‌کرد و اعتقاد داشت که در شرایطی که دولت از اختیارات خود سوء استفاده کند اقدام به انقلاب برای سرنگونی دولت نه تنها یک حق بلکه یک تکلیف برای مردم است. (جان لاک، ۱۳۷۸، ۱۳۵-۱۴۲).

۶-۴ مبانی معرفت‌شناختی

لاک را می‌توان بانی فلسفه تجربه دانست. فلسفه تجربی نظریه‌ای است که می‌گوید همه دانش ما (شاید به جز منطق و ریاضیات) از تجربه ناشی می‌شود. لاک اصولاً به مابعدالطبیعه به نظر تحقیر می‌نگرد. وی مفهوم جوهر را که بر مابعدالطبیعه عصر او حاکم بود مفهومی مبهم و بی فایده می‌داند. لاک پس از رد اندیشه‌های فطری می‌گوید: اندیشه‌های ما از دو مأخذ (احساس و تجربه) ناشی می‌شود. ادراک عملی ذهن خود ما که می‌توان آن را (حس درونی) نامید. چون ما فقط به وسیله اندیشه‌ها می‌توانیم بیندیشیم و چون همه اندیشه‌ها از تجربه نتیجه می‌شوند، پس پیداست که هیچ یک از معارف ما نمی‌تواند مقدم بر تجربه باشد. لاک در نظریه معرفت خود معتقد بود که معرفتی که انسان از جهان پیرامون خود دارد با ادراک حسی به وجود می‌آید و منشأ منحصر علم را تجربه حسی می‌داند بنابراین او یک تجربه‌گرا بود و نمی‌توانست قائل به تصورات فطری باشد. اصالت تجربه یعنی ذهن انسان در ابتدای پیدایش مثل لوح سفیدی است و هیچ نقشی ندارد و تجربه حسی اعم از ظاهری و باطنی این لوح سفید را مملوء و منقش می‌سازد و سپس عقل بر روی این موارد ترکیب و مقایسه انتزاع می‌کند و تصورات ما به وجود می‌آید. (برتراند راسل، ۱۳۹۰، ۷۹۰-۷۹۹).

۵) نقد و جای‌گزینی مبانی و روش‌شناسی قرآنی

۱-۵ مبانی روش‌شناختی

مبانی روش‌شناختی دینی به دو صورت درون دینی و برون دینی، است آن هم مدل بهره‌گیری از کتاب و سنت و عقل و تجربه و تاریخ و شهود است که با عقل به اثبات و حجیت دین پرداخته و با تجربه و تاریخ و شهود به تأیید باورهای دینی دست یافته و باورهای موجود در کتاب و سنت در جهت هدایت و سعادت انسان به کار گرفته می‌شود. ولی در اندیشه لاک و پیروانش فقط دو منبع حس و تجربه آن‌هم با محوریت عقل و بدون در نظر داشتن هدایت و سعادت و کمال انسان، اصل است.

اشکال این نظریه (حس و تجربه) واضح است. این نظریه از عدم دقت کافی در تعیین حدود حس پیدا شده است. ما در خارج به وسیله حواس خود فنونها و حوادث را مشاهده می‌کنیم، تغییرها و تبدیل‌ها را می‌بینیم و چون زمان را درک می‌کنیم قهراً مقارنه یا تعاقب این محسوسات را نیز درک می‌کنیم؛ اما این‌که

بعضی از این حوادث در بعضی دیگر «تأثیر» دارند- که در گفته جان لاک به کلمه «می دهند» و «می کنند» تعبیر شده- قابل احساس نیست. مثلاً ما به وسیله حواس خود آتش و فلز (البته از آنها هم مجموعه‌ای از عوارض را احساس می‌کنیم نه چیز دیگر) و تماس آتش با فلز و حرارت و افزایش کمی فلز (انبساط) و مقارنه افزایش کمی و حرارت را درک می‌کنیم اما این‌که علت و تأثیری هم در کار هست به وسیله هیچ حسی درک نمی‌کنیم. آری، چون ما از راه دیگر تصویری از علت و معلول پیش خود داریم و از طرفی هم اذعان داریم که هر چیزی که نبود و بود شد علت و مؤثر وجودی می‌خواهد، با کمک احساس و تجربه می‌توانیم علت‌های خاص برای معلول‌های خاص و روابط علت و معلولی اشیاء را کشف کنیم. (مطهری، ۱۳۸۷، ۱۹، ۱۵۸).

۵-۲) مبانی انسان‌شناختی

براساس مبانی انسان‌شناختی، منشأ مطلوبیت هر امری برای انسان، حب ذات است؛ به عبارت دیگر، هر کسی از آنجا که خود را دوست دارد، در طلب چیزی برای خود بر می‌آید و به انجام کاری دست می‌زند. دوست داشتن خود، مستلزم دوست داشتن و طلب کردن کمال خود است؛ بنابراین، هر کسی دوست دارد با انجام دادن کارهایی که او را به کمال می‌رساند به سمت این غایت و هدف آرمانی حرکت کند. با توجه به این‌که هدف آفرینش، انسان کامل است. به این ترتیب، والاترین هدفی که شایسته است مطلوب انسان واقع شود نیز کمال حقیقی انسانی است؛ همان کمالی که خداوند با حکمت بالغه خود، انسان و بلکه جهان آفرینش را برای آن آفریده است. از سوی دیگر، در مبانی انسان‌شناختی کمال حقیقی انسان در قرب به خداوند است؛ بنابراین، نتیجه می‌گیریم که هدف نهایی؛ یعنی آنچه شایسته است مقصود نهایی او قرار گیرد، چیزی نیست جز قرب به خداوند متعال. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ۱۷۳-۱۶۷).

با توجه به این‌که قوانین منشأ الهی دارند و هدف آن‌ها رسیدن انسان به سعادت و کمال دنیوی و اخروی است و همه انسان‌ها موظفند در چارچوب قوانین الهی عمل کنند؛ رابطه انسان در ابعاد گوناگون آن (رابطه انسان با خدا، با خود، با دیگران و با طبیعت) بر محور دین تنظیم می‌گردد. از منظر دین آزادی واقعی و معقول تنها در سایه خداپرستی تأمین می‌شود و اندیشه توحیدی در صدد رهایی واقعی بشر از قید و بندهایی است که حاصل پیروی از هواهای نفسانی و استکباری است. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ۱۸۶ - ۱۸۳؛ محمود رجبی، ۱۳۷۹، ۴۸).

انسان در پرتو رسالت انسانی‌اش، هم مُحَقِّق است و هم مُکَلَّف و مُحَقِّق بودن او در کنار مسؤولیت پذیری‌اش قابل توجیه است؛ ولی در اندیشه جان لاک انسان صرفاً مُحَقِّق است، او دیگر تکلیفی - حتی در برابر خالق خود - ندارد. در نهایت، انسان‌مداری افراطی انسان را به جای خدا و خرد را به جای وحی برمی‌گزیند. مبانی هستی‌شناسی در نگاه دینی فضیلت محور است و هدف غایی خود را در کمال انسان و رسیدن به معبود واقعی جست‌وجو می‌کند؛ بنابراین، انسان‌های خاص بر اساس ملاک (تعلیم اسماء و علم به حقایق)

به مقام خلیفه‌اللهی می‌رسند و خلیفه مظهر صفات و کمالات الهی است؛ اما اندیشه انسان‌مداری تنها دغدغه امنیت و آزادی دارد و انسان کارگزار لای مظهر کمالات عقل و خواسته‌های خود می‌باشد.

۵-۳) مبانی هستی‌شناختی

از مهم‌ترین مبانی هستی‌شناسی قرآن کریم اصل توحید و سلسله مراتبی بودن، غایت‌مندی و وجود روابط متقابل در جهان هستی و تبعیت تشریع از تکوین است.

۵-۳-۱) اصل توحید:

هستی‌شناسی نظام اجتماعی قرآن تک‌قطبی و تک‌محور که بر پایه توحید پایه‌گذاری شده است طبق آن فرضیه چند خدایی و چند دستگی رد می‌شود (لوکان فیهما آلهة الا الله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما یصفون). (انبیاء، ۲۲)

تنها خداوند مالک و رب حقیقی آسمان و زمین و تمام مخلوقات بوده و تنها اوست که هر حکمی را بخواهد در عالم اجرا می‌کند و تدبیر همه امور عالم و هدایت آن بر عهده اوست. (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۹، ۲۵۲).

در این نگرش عالم هستی به نوعی نشانه و علامت است نشانه بودن دلالت بر این دارد که عالم طبیعت دارای معنی است بدین صورت که هستی خالق دارد و آنچه در آن است برای انسان خلق شده است و همه هستی از خداست. (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۸، ۲۴۲) و او در همه اجزاء نظام اجتماعی و عوامل انسانی تا پدیده‌های اجتماعی حضور دارد و احساسات و عواطف انسان مانند سایر پدیده‌های خلقت با اراده خداوند هم‌آهنگ است.

۵-۳-۲) سلسله مراتبی بودن جهان هستی:

هستی‌شناسی نظام اسلامی فقط به جهان مادی منتهی نمی‌شود بلکه آن پایین‌ترین مرتبه هستی به شمار می‌رود. از دیدگاه قرآن عالم ماده، ابزاری برای رسیدن به عالم مثال است و سرای دنیوی هدف نهایی زندگی بشر نیست و محدود به مکان و زمان است و همه چیز در آن به تدریج ایجاد می‌شود درحالی که در عوالم دیگر چنین نیست (همان، ۸، ۴۱۷).

نتیجه عملی این مبنا آن است که عالم ماده و جهان طبیعت آخرین نقطه حرکت تحول انسان نیست بلکه ابزاری است که انسان با زندگی در آن مقدمات رسیدن به عالم بالاتر و کمال خویش را کسب می‌کند برخلاف تمدن بشری که رسیدن به ماده را اعم از ثروت و قدرت هدف نهایی فعالیت خویش قرار داده‌اند.

۵-۳-۳) غایت‌مندی جهان هستی (معاد)

از دیدگاه دین اسلام خداوند جهان را هدفمند خلق نموده است و نظام جهان، نظام احسن و اکمل است و خلقت آنها بازیچه و لهو و لعب نیست و حیات انسان به بدن مادی منتهی نمی‌شود بلکه انسان بعد از مردن، خانه کوچک را به خانه بزرگ تبدیل نماید. (طباطبایی، ۱، ۱۳۹۰، ۱۶۹)

معنا داری عالم و جهان هستی، مستلزم اعتقاد به معاد، قیامت، حساب و ... است و اگر «عقبی» نباشد نمی‌توان از معناداری عالم سخن گفت؛ طبق این نظر، فعل خداوند از این جهت «حق» یا غایت مند است که در ماوراء خود و بعد از زوال آن فعل، اثر و دنباله و هدفی باقی می‌ماند، چون در غیر این صورت اثری از فعل خداوند باقی نمی‌ماند و باطل محسوب می‌شد (و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما باطلا...) (ص، ۲۷)

نتیجه عملی این مبنا آن است که انسان در هیچ‌یک از افعال خویش، جز به ذات خداوند، به فاعل دیگری اتکاء ننماید و غایت دیگری را نگزیند و در فاعلیت خود، به قوه و نیروی خداوندی به او ارزانی داشته اتکاء نماید.

از دیگر نتایج عملی اعتقاد به غایت‌مندی جهان آن است که اعتقاد به معاد، سبک زندگی انسان را در دنیا تغییر می‌دهد و موجب می‌شود که انسان همواره خواست خداوند را در تمامی اعمال و رفتار خویش لحاظ نموده و زندگی دنیوی را با عبودیت و اطاعت از قوانین دین الهی منطبق نماید.

۵-۳-۴) تشریح بر اساس تکوین است:

قوانین و دستورات نظام اجتماعی قرآن کریم برخاسته از قوانین حاکم بر عالم تکوین تنظیم شده است. خداوند دو نوع کتاب برای هدایت بشر تعیین نموده است اول، کتاب تکوین که حاکی از نظم و ترتیب عالم و نشانگر خالق یکتاست. دوم، کتاب شریعت یعنی قرآن که ترجمان کتاب تکوین است و مردم را به سیر در زمین و آسمان و کشف رموز آن دعوت نموده است. (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۵، ۳۰۹، ۳۹۷)

طبق آیات قرآن کریم، خداوند عالم تکوین و جهان هستی را فقط به خاطر انسان خلق نموده است تا انسان بتواند در آن به کمال حقیقی خود نائل آید. (هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً... (بقره، ۲۹)) دین الهی تنها روش و سبک زندگی است که جهان خلقت و عالم تکوین، انسان را به آن دعوت می‌نماید و فطرت انسان، او را به سوی آن سوق می‌دهد.

علامه طباطبایی (ره) حق مداری را از خصوصیت شایع عالم تکوین می‌داند و بر اساس آن، اولاً هرگونه امر باطل را در خلقت جهان هستی از بین می‌رود (و ما خلقت هذا باطلا). ثانیاً حق مداری سنت جاری در تکوین و سنت الهی و اساس تربیت الهی است و بر طبق آن خداوند یکی است و ماندنی ندارد و تنها اوست که امور جهان را تدبیر نموده و عبودیت مخصوص اوست. (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱، ۴۰).

قرآن کریم قانون نسبیت علم را رد و بر کاشفیت علم از واقعیت جهان تاکید نموده است و حس، عقل، قلب، وحی، تاریخ و قوانین اجتماعی، از ابزار معرفتی نظام اجتماعی محسوب می‌شود.

۵-۴) مبانی ارزش‌شناختی

اندکی تأمل در خود دوستی انسان که از امیال اصیل و ذاتی اوست، ما را به این نتیجه می‌رساند که اگر آزادی انسان در پرتو تعالیم دینی و ارزش‌های اخلاقی و حقوقی مهار نشود، عقل و خرد وی تحت سیطره میل به خود دوستی و شعب آن - به ویژه عواطف، غضب و شهوت - قرار می‌گیرد؛ نه تنها به هر خیانتی دست می‌زند که برای آن توجیه علمی و عقلی نیز می‌سازد.

در مبانی ارزش‌شناختی دینی اساساً رسیدن به هدف نهایی تنها با ایمان به پروردگار و باور قلبی به این‌که با بازگشت به سوی او به پاداش و کیفر رفتارهای خود دست می‌یابیم و نیز ایمان به کسانی که راه صحیح زندگی و رسیدن به هدف مطلوب را از طرف خدای متعال نشان می‌دهند، امکان‌پذیر است.

مبانی ارزش‌شناختی مورد استفاده از این قرارند: همه ارزش‌ها به ارزش هدف نهایی وابسته‌اند؛ هدف نهایی قرب به خداست و نیت در ارزش کار اختیاری تأثیر دارد.

از این سه مبنا نتیجه می‌شود که در دیدگاه اسلام، کار اختیاری تنها در صورتی ارزش‌مند تلقی می‌شوند که به نیت قرب به خداوند انجام شود.

اما روشن است که چنین نیتی تنها در صورتی امکان‌پذیر است که فاعل به وجود خداوند اعتقاد قلبی (ایمان) داشته باشد. براساس تأثیر نیت در ارزش کار اختیاری، دست‌یابی به این کمال بدون ایمان به بقای زندگی پس از مرگ و جاودانگی آن، ممکن نخواهد بود.

راه تشخیص ارزش‌مندی کارها رجوع به وحی الهی و متون دینی است. چه آن‌که هدایت تشریعی خداوند، راه‌های حقیقی به سوی کمال را به انسان نشان می‌دهد. هم‌چنین تشخیص ارزش برتر در تراجم این کارها نیز براساس مضامین وحی امکان‌پذیر خواهد بود.

براساس مبنای ارزش‌شناختی دینی نتیجه این می‌شود که سیاست‌ها، برنامه‌ها و نحوه به کارگیری عوامل و روش‌ها باید با ارزش‌های اصلی دینی که در متون دین اسلام آمده است، منطبق باشند. (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ۲۸۹-۲۹۶).

۵-۵) مبانی معرفت‌شناختی

در نظام اجتماعی قرآن کریم قانون نسبیت علم رد و بر کاشفیت علم از واقعیت جهان تأکید شده و حس، عقل، قلب، وحی، کشف و شهود، تاریخ و قوانین اجتماعی، از ابزار معرفتی نظام اجتماعی محسوب می‌شود.

ابزارهای معرفت در نظام اجتماعی قرآن

اعتقاد به الهیات توحیدی و هستی‌شناسی خاص نظام اجتماعی قرآن بر نحوه به کارگیری ابزار معرفتی آن تأثیر گذاشته و آن را از سایر نظام‌ها و مکاتب متمایز می‌سازد.

۵-۵-۱ حس و تجربه

قرآن کریم برای شناسایی خالق جهان، از امور طبیعی و عالم طبیعت و محسوسات مدد گرفته است و می‌فرماید: (وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ). (انعام، ۹۹) و در آیات دیگر از آسمان و زمین، دریا و خشکی، شب و روز، باد و باران و همه و همه وسیله‌ای برای تفکر و تدبر در امور جهان معرفی شده‌اند. (بقره، ۱۶۴).

باتوجه به این که با ادراکات حسی، نمی‌توان همه واقعیات جهان را از جمله اعتقاد به مبدأ و معاد را درک نمود و برای همین است که قرآن کریم وقتی به طبیعت و محسوسات جهان اشاره می‌نماید، از آنها به آیات تعبیر نموده است تا بدین صورت انسان هم زمان با دیدن آنها در باره آنها تعقل و ادراک نماید و به خالق و صانع آن پی ببرد. (طباطبایی، همان، ۱، ۱۳۸۳، ۵۹۷).

به عبارت دیگر ادراکات حسی، به علت محدودیت زمانی و مکانی و این که محدود به جهان ماده و موجودات مادی هستند، جزئی و شخصی هستند نه کلی و عمومی و نمی‌توانند از حد و توان خویش پا فراتر بگذارند و شناسایی خالق جهان، عالم غیب، خصوصیت جهان بعد از مرگ، استكمال و خصوصیات نفس انسان در حیطه شناخت ادراکات حسی نیست. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ۱، ۱۱۹، ۷، ۴۰۱).

اعتقاد به ناکافی بودن ادراکات حسی در منابع معرفتی نظام اجتماعی قرآن یکی از افتراقات اساسی نظام قرآن با سایر نظام‌ها و مکاتب است که بر اصالت ماده و محسوسات پایه‌ریزی شده‌اند و از نظر اسلام، اعتقاد به اصالت حس، نتیجه‌ای جز انکار توحید و مقاومت در برابر مسائل معنوی و باطنی نخواهد داشت و بر طبق آن فرد منافع مادی و حسی را بر معارف الهی و اخلاق فاضله ترجیح داده و مفهوم انسانیت به فراموشی سپرده می‌شود. (همان، ۱، ۳۱۷).

۵-۵-۲ عقل

باوجود آن که قرآن کریم برای عقل جایگاه و اهمیت ویژه قائل است ولی کارکردهای عقل به عنوان

منبع معرفتی

انسان، آن منبع تمام و کاملی برای رسیدن انسان به کمال نیست بلکه آن فقط در مسائل و موضوعاتی که بدان احاطه دارد، می‌تواند حکم نماید ولی در مسائلی که موضوع آنها از حیطه آن خارج است، عقل نمی‌تواند حکم نماید و فرد باید به معارف الهی - که از طریق وحی و گفتار انبیاء و امام معصوم (ع) به دست می‌آید - مراجعه نماید. (همان، ۱، ۵۷۵).

۵-۵-۳ قلب (کشف و شهود)

یکی دیگر از ابزار معرفت، شناخت توسط قلب انسان است بدین صورت که قلب و دل انسان به تنهایی می‌تواند برخی از مسائل و حقایق را بشناسد که از آن به کشف و شهود نیز تعبیر می‌شود. از دیدگاه عرفا کشف و شهود ممکن است ربانی یا شیطانی باشد و برای اطمینان از صحت آنها باید بر عقل کتاب الهی و سنت پیامبر اسلام (ص) و اهلیت (ع) مراجعه شوند. (حسینی کوهساری، اسحاق، ۱۳۸۹، ۱۷۲-۱۴۱).

راه شناخت قلبی و اسرار خلقت، علاوه بر داشتن پشتوانه علمی نیاز به تصفیه نفس و مراقبت‌های باطن و مجاهدت دینی دارد و در اثر اخلاص و بندگی خداوند، می‌توان به ماهیت وجودی برخی از حقایق جهان هستی، دست یافت زیرا طبق آیه صد و شصت سوره صافات، خداوند خود را بر دل انسان‌های مخلص، شناسانده است و آنها را بر حقایق هستی آگاه نموده است (توسط شناخت شهودی و قلبی و آنها تنها کسانی هستند که خدا آنها را بر خود خالص کرده و غیر خدا در آن جایی ندارد. (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۷، ۴۰۱۹، ۱۷، ۲۶۵).

۵-۵-۴) وحی

طبق معارف قرآن کریم، انسان نمی‌تواند با ابزارهای معرفتی (عقل، حس، قلب)، سعادت خود را تضمین نماد و این ابزارها به رغم این‌که توانایی‌های متعددی در برخی از موارد دچار خطا و اشتباه می‌شوند و منبع مطمئن و همیشگی محسوب نمی‌شوند و خداوند برای سعادت و خوشبختی انسان راه خاصی را برای سخن گفتن با خلق انتخاب نموده است که از هر خطایی مصون است؛ و در کنار عقل، نقش راهنما و ارشاد و گاهی تأیید را ایفا می‌نماید (ما حکم به الشرع، حکم به العقل). (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۸، ۱۱۰).

به عبارت دیگر عقل و حس آن دسته از منابع معرفتی هستند که اولاً از افق مفهوم، با واقعیت ارتباط دارند در حالی که وحی بدون وساطت مفهوم واقعیت را در معرض آگاهی خود قرار می‌دهد ثانیاً حس، جزئیات عالم هستی و عقل توانایی درک کلیات را دارند در حالی که وحی هم جزئیات و هم کلیات را باهم درک می‌کند و به عنوان متمم و مکمل حس و عقل به کار می‌رود. (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ۲۲۵).

ثالثاً وحی در مقایسه با سایر ابزارهای معرفتی، خطاناپذیر است. (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ. نجم، ۳-۴) و سخن منتسب به خداوند است. (طباطبایی، ۱۳۸۳، ۱۹، ۴۳).

اصولاً کرامت انسانی در تکریم و تعظیم دو ارزش الهی عقل و دین است. اقبال به یکی و ادبار از دیگری و جدا انگاری میان آن دو پیامدها و خسارت‌های جبران ناپذیری به دنبال دارد. افراط در بها دادن به عقل و تکیه تام و تمام بر آن و کنار گذاردن دین موجب طغیان انسان و بی بندوبار شدن او می‌شود. بحران و بی هویتی انسان معاصر نیز زاییده خردگرایی افراطی جهان کنونی است. بر این اساس، برخی از اندیشمندان غربی عصر حاضر را «عصر اضطراب نامیده‌اند. به گفته آرتور کوستلر، «انسان قرن بیستم یک روان پریش سیاسی است؛ چرا که برای پرسش از عناصر زندگی، هیچ پاسخی نمی‌یابد. (خسروپناه، ۱۳۷۹، ۸۳). از سوی

دیگر، دین جدا از عقل، یا فاقد فهم خواهد بود و یا در انواع خرافه‌ها و تحریف‌ها آلوده می‌گردد و در نهایت، در دام تعصّب و تحجّر گرفتار می‌آید.

بنابراین، آنچه در نقد اندیشه اومانیستی و لیبرالیستی عصر روشن‌گری در این زمینه مطرح است، افراط در خودکفایی عقل انسان و هم‌تراز دانستن خدا و خرد یا تفوّق خرد بر خدا و خردگرایی را به جای خداگرایی نهادن است. (نوروزی، ۱۳۸۰، ۳۲ - ۳۴).

اما از منظر دین اسلام، عقل هادی انسان به سوی خدا و زمینه ساز شناخت و عبادت اوست. «العقل ما عبَدَ به الرحمن و اكتسب به الجنان» عقل چیزی است که به وسیله آن خدا پرستش می‌شود و بهشت به دست می‌آید. بالاتر از این، عقل با حیا و دین لازم و ملزوم‌اند و از یکدیگر جدا نمی‌شوند. (کلینی، ۱۳۶۹، ۱۱؛ مجلسی، ۱۳۰۴، ق، ۱، ۱۱۶ - ۱۱۷).

۶) تغییرات حاصل شده در نتیجه مقایسه:

با بررسی دو دیدگاه قرآن (اسلام) و جان لاک در مورد حقوق طبیعی بر اساس مبانی آنان به نظر می‌رسد فاصله قابل توجهی بین دیدگاه جان لاک و آموزه‌های وحیانی وجود دارد. باتوجه به مبانی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی، ارزش‌شناسی و روش‌شناسی در نگاه قرآن کریم علاوه بر این که جنبه‌های این جهانی حیات انسانی و بهره‌مندی از مواهب طبیعی مورد توجه است، هدف و جهت‌گیری آن به سمت امور غیر مادی و جهان دیگر نیز مورد تأکید است که بیان و تشریح چنین تبیینی، در توان حسّ و تجربه نیست. با این تبیین نه تنها جامعیت قرآن ثابت می‌شود، بلکه نشانگر عمق دیدگاه قرآن و توجه همه جانبه به حقوق افراد انسانی است. در این نگاه، ضمن تأکید بر رابطه تنگاتنگ حیات اجتماعی بشر با خالق هستی و محوریت انسانی که به عنوان اشرف مخلوقات است، بر هدف‌داری حیات او و تعیین خطوط اصلی آن توسط وحی، تأکید شده و بر مسیر زندگی او به سوی خدای متعال که به او حیات فردی و اجتماعی عطا کرده و خواهان سیر واقعی او با معرفتی همه جانبه به سوی اوست، تأکید شده است.

مهم‌ترین تمایز و تغییر دو نگرش که در مبانی نمایان می‌گردد و در نتیجه اهداف و شیوه‌ها، آثار ویژه‌ای در پی دارند عبارتند از:

۱) در اندیشه جان لاک هر انسانی با تولد خویش و بر اساس قوانین طبیعی حق بهره‌مندی از حقوق را طبیعی دارد و هدف غایی خلقت انسان در آن نقشی ندارد. ولی در بینش اسلامی بهره‌مندی انسان از حقوق طبیعی بر اساس حکمت الهی و هدف غایی خلقت انسان که همان حرکت تکاملی او و قرب الی‌الله است مطرح است.

۲) در اندیشه جان لاک، منشأ و قوام حقوق، خواست مردم و قرارداد اجتماعی است و حکومت امری عرفی به شمار می‌آید. ولی در آموزه‌های دینی منشأ حقوق، اراده الهی است و انسان با اذن پروردگار وضع قانون می‌کند. حکومت دینی ریشه وحیانی دارد.

۳) در مبانی ارزش‌شناختی دینی اساساً رسیدن به هدف نهایی تنها با ایمان به پروردگار و باور قلبی به این‌که با بازگشت به سوی او به پاداش و کیفر رفتارهای خود دست می‌یابیم و نیز ایمان به کسانی که راه صحیح زندگی و رسیدن به هدف مطلوب را از طرف خدای متعال نشان می‌دهند، امکان‌پذیر است. ولی جان‌لاک و پیروانش در بعد ارزش‌شناختی، به این باور می‌رسند که ارزش‌های اخلاقی و حقوقی را باید با استمداد از عقل بشری تعیین کرد. اینان جوهر خود را در دریافت تازه از شأن و منزلت انسان به عنوان موجود خردگرا به جای خداگرا می‌پندارد.

۴) در اندیشه جان‌لاک هدف حقوق طبیعی حمایت از حقوق فردی است و قواعد حاکم بر رفتار انسان از راه عقل می‌توانند به روشنی کشف شوند. منبع حقوق طبیعی در این دوره انسان است، نه خداوند؛ به عبارت دیگر از منظر لاک، قانون طبیعی همان حکم عقل است؛ یعنی قانونی که به مدد فروغ عقلی قابل شناسایی است و برای شناخت آن به وحی و الهام تشریعی نیازی نیست؛ چون این قانون از نظر همه موجودات عاقل و خردمند، امری مسلم و معقول است. در این نگاه انسان با خدا کاری ندارد و در پرتو فروغ عقل، به درجه‌ای از خودکفایی رسیده که بی‌نیاز از وحی و الهام است. در تأمین زندگانی‌اش حق دارد از وسایلی بهره‌مند شود، آیا وظیفه‌ای هم دارد که در راستای تأمین سعادت خویش انجام دهد یا نه؟ خردگرایان چیزی نمی‌گویند. اما در آموزه‌های دینی هدف حقوق طبیعی اجرای اراده پروردگار و تأمین اطاعت از اوست. در این بینش مواهب طبیعی برای انسان و کمال او آفریده شده است یعنی میان انسان و سایر مواهب عالم (علاقه و رابطه غایی) وجود دارد.

۵) در اندیشه لاک انسان صرفاً مُحِق است، او دیگر تکلیفی - حتی در برابر خالق خود - ندارد. وظیفه دولت مبتنی بر قرارداد اجتماعی نیز حفظ حقوق انسان است، نه تبیین رسالت انسانی او و اگر تکلیفی هم باشد، برای تأمین حق آزادی اوست. در نهایت، انسان مداری افراطی انسان را به جای خدا و خرد را به جای وحی بر می‌گزیند. اما بر اساس آموزه‌های دینی انسان در پرتو رسالت انسانی‌اش، هم مُحِق است و هم مکلف و مُحِق بودن او در کنار مسؤولیت‌پذیری‌اش قابل توجیه است.

۶) روش‌شناسی دینی با بهره‌گیری از کتاب، سنت، عقل، تجربه، تاریخ و شهود است که با عقل به اثبات و حجیت دین پرداخته و با تجربه و تاریخ و شهود به تأیید باورهای دینی دست یافته و باورهای موجود در کتاب و سنت در جهت هدایت و سعادت انسان به کار گرفته می‌شود. ولی در اندیشه لاک و پیروانش فقط دو منبع حسّ و تجربه آن‌هم با محوریت عقل و بدون در نظر داشتن هدایت و سعادت و کمال انسان، اصل است.

منابع

۱. قرآن کریم
۲. احمدی، بابک، معمّای مدرنیته، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷.
۳. اشتراوس، لئو، حقوق طبیعی و تاریخ، ترجمه باقرپیرهام، تهران، نقش جهان، ۱۳۷۳.
۴. برتراند، راسل، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندی، تهران نشر کتاب پرواز، ۱۳۹۰.
۵. تونی دیویس، اومانيسم، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز، ۱۳۷۸.
۶. جان لاک، رساله‌ای در باب حکومت، ترجمه حمید عضدانلو، تهران نشر نی، چاپ اول: ۱۳۸۷.
۷. جان لاک، جستاری در فهم بشر، ترجمه شفق رضا زاده، تهران نشر شفق، ۱۳۸۱.
۸. جان لاک و اندیشه آزادی، فرشاد شریعت، تهران نشر آگه، ۱۳۸۰.
۹. حسینی کوهساری، اسحاق، مبانی تفسیر عرفانی، قم چاپ زائر، ۱۳۸۹.
۱۰. خسروپناه، عبدالحسین، کلام جدید، قم، مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی، چاپ ۱۳۷۹.
۱۱. رجبی، محمود، هستی‌شناسی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۷۹.
۱۲. صناعی، محمود، آزادی فرد و قدرت دولت (عقاید سیاسی و اجتماعی تامس هابز تا جان لاک جان استوارت میل)، تهران نشر هرمس، چ ۵، ۱۳۸۴.
۱۳. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، قم نشر اسماعیلیان چاپ دوم ۱۳۸۳.
۱۴. فروغی، محمدعلی، سیر حکمت در اروپا، انتشارات، ۱۳۷۶.
۱۵. قربان‌نیا، ناصر، (قرائت‌های گوناگون از حقوق طبیعی) مجله فقه و حقوق ۱۳۸۳، شماره ۱.
۱۶. کاتوزیان، ناصر، فلسفه حقوق، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷.
۱۷. کلینی، محمدبن یعقوب، اصول کافی، تهران، نشر کتاب فروشی علمیه اسلامیه، چاپ اول

۱۸. گروهی از نویسندگان (زیر نظر علامه محمد تقی مصباح یزدی) فلسفه تعلیم و تربیت، تهران مؤسسه فرهنگی مدرسه برهان، چاپ دوم ۱۳۹۱.
۱۹. مایکل فریدن. مبانی حقوق بشر. ترجمه فریدون مجلسی. چاپ اول. تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۲.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت، نشر دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۲۱. مصباح یزدی، محمدتقی، نظریه حقوقی اسلام، قم نشر مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره) ۱۳۸۰.
۲۲. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن در اسلام، تهران انتشارات صدرا، ۱۳۸۱.
۲۳. _____، مجموعه آثار، تهران انتشارات صدرا، چاپ اول: ۱۳۸۷.
۲۴. موحد، محمد علی، در هوای حق و عدالت، (از حقوق طبیعی تا حقوق بشر) تهران، نشر کارنامه، ۱۳۸۱.
۲۵. نوروزی، محمدجواد، درآمدی بر نظام سیاسی اسلام، قم. مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)، ۱۳۸۰.
۲۶. وکیو، ژرژدل، تاریخ فلسفه حقوق، ترجمه جواد واحدی، نشر نیل، تهران، ج ۱، ۱۳۳۶.
۲۷. ویل دورانت، تاریخ تمدن، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۱.
- هابز، توماس، لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰.